

The Legal Basis of making Decisive Judicial Decisions in the Legal Authorities

Ali Abbas Hayati^{1*}, Mehdi Hadi², Shokoofeh Bahrami³

1. Associate Professor, Department of Law, Razi University, Kermanshah, Iran.

2. Doctoral student of Private Law, University of Tehran, Tehran, Iran.

3. Master's Degree, Private Law, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Abstract

Knowing the basics of issuing decisive judicial decisions will distinguish these decisions from each other and their differences when making a decision by the judge. existence Research Using library data and considering case law It seeks to find the basis for issuing decisive decisions. Decisive decisions of the case are verdict, final decision not on merits + decisions Claimant + and corrective report. Verdicts They are divided into two parts: verdict on nullity of lawsuit and verdict on unfairness. The verdict on invalidity is generally issued when the claimant's right is fundamentally against the written law or the spirit of the law. On the other hand, if the judge does not find a right for the petitioner, she proceeds to issue a judgment on injustice. Claimant decisions are issued due to the exercise of the government's sovereignty and to prevent the violation of the rights of persons without qualifications. final decision not on merits Depending on the legal arrangement, the lack of conditions for filing a lawsuit or a petition, failure to comply with the law imposed on the plaintiff during the proceedings, forced or voluntary termination of the lawsuit and the will of the parties to the lawsuit. The amendment report is another way to end the lawsuit, which should be done along with the settlement of the lawsuit in order to reach an agreement between the parties and conclude a peace agreement.

Keywords: Verdict, Dictum, Verdict on nullity of lawsuit, The dictum fall of the lawsuit, The dictum Failure to hear the lawsuit



Article Type:

Original Research

Pages: 167-200

Received: 2023 July 06

Revised: 2024 March 26

Accepted: 2025 January 06



 This is an open access article under the CC BY licens.

* Corresponding Author: aliahayati@yahoo.com

مبانی حقوقی اتخاذ تصمیمات قضایی قاطع دعوا در مراجع حقوقی

علی عباس حیاتی^{۱*}، مهدی هادی^۲، شکوفه بهرامی^۳

۱. دانشیار، گروه حقوق، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۲. دانشجوی دکتری، گروه حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۳. کارشناسی ارشد، حقوق خصوصی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.



چکیده

شناخت مبانی صدور تصمیمات قاطع قضایی موجب تمیز این تصمیمات از یکدیگر و عدم اختلاف آنها در هنگام اتخاذ تصمیم توسط دادرس خواهد شد. تحقیق حاضر، با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای و توجه به رویه قضایی، در صدد یافتن مبنای صدور تصمیمات قاطع دعوا است. تصمیمات قاطع دعوا عبارتند از حکم، قرارهای قاطع، تصمیمات حسبی و گزارش اصلاحی. احکام به دو قسمت حکم بر بطلان دعوا و حکم بر بیحقی تقسیم می‌شوند. حکم بر بطلان به طور کلی زمانی صادر می‌شود که حق ادعایی خواهان اساساً بر خلاف قانون منصوص یا روح قانون باشد. در مقابل اگر دادرس حقی برای خواهان احرار نکند اقدام به صدور حکم بر بیحقی می‌نماید. تصمیمات حسبی به دلیل اعمال حاکمیت دولت و جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص فاقد اهلیت صادر می‌گردد. قرارهای قاطع دعوا بسته به نوع قرار به دلایل، فقدان شرایط قانونی اقامه دعوا یا دادخواست، عدم انجام تعهداتی که در جریان دادرسی قانون بر عهده خواهان قرارداده، زوال قهری یا ارادی دعوا و اراده طرفین دعوا صادر می‌شود. گزارش اصلاح راه دیگر پایان رسیدگی به دعوا است که به جهت توافق طرفین دعوا و انعقاد عقد صلح، به همراه قرار سقوط دعوا می‌بایست شود.

نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۱۶۷-۲۰۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۱/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۷



واژگان کلیدی: حکم، قرار، مبنا، حکم بر بطلان دعوا، قرار سقوط دعوا، قرار عدم استماع دعوا



تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

درآمد

اصولا با بروز یک امر به طور مطلق و امور حسبی به شرط اینکه در قانون معین شده باشد، دادگاه می بایست در کمترین زمان ممکن رسیدگی و اخذ تصمیم نماید، چرا که «در هنر دادرسی تاخیر در اجرای حق گناهی نابخشودنی است» (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۵). ابزار دادگاه برای نیل به این هدف، صدور انواع تصمیمات قضایی است. برخی تصمیمات قضایی را به سه عنوان کلی «حکم»، «قرار» و «تصمیمات اداری» (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۷۴) (واحدی، ۱۳۹۶: ۲۷۹)، گروهی به چهار بخش «حکم»، «قرار»، «تصمیم حسبی» و «دستور اداری» (حیاتی، ۱۳۹۹: ۴۵۲-۴۵۴) (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۳۱) (شمس، ۱۳۹۸: ۲۰۰) و دادرسی دانی به «رای دادگاه»، «دستور»، «نظر دادگاه» و «تصمیمات حسبی» (نهرینی، ۱۴۰۰: ۲۶۲-۲۶۸) تقسیم کرده اند، اما سوال مهم در فایده این تقسیم بندی ها است؟ اولین اثر، قابلیت بررسی آثار این تصمیمات است (شمس، ۱۳۹۸: ۲۰۰)، دو اثر دیگر آن به ترتیب، نظام مند نمودن صدور تصمیمات قضایی، به معنای یافتن مبانی صدور هر کدام از تصمیمات قضایی و رعایت حقوق آیینی اشخاص است. با اینکه این حقوق بازتاب دهنده اهداف ماهوی اجتماع هستند (کاپلتي و گارث، ۱۳۹۸: ۵۳) و هدف از اعمال آنها، تحقق حقوق ماهوی است (فان کانگم، ۱۴۰۰: ۳۱)، اما حقوق آیینی خود حقی برای اشخاص و الزامی برای دادرس در رعایت آن محسوب می شود (کلارک، ۱۴۰۰: ۲۷۷). با تعریفی که از عدالت شده است^۱، نمی توان انتظار داشت، دادرس با ابزاری متلاطم و مختلط در یکدیگر، به مفهومی نظام مند دست یافته و عدالت را محقق سازد. توسل به آیین دادرسی در واقع جایگزین توسل به زور در تحقق حق ادعایی خواهان شده است (واحدی، ۱۳۹۶: ۴۲) لذا زمانی که ضابطه مندی و قانون مداری در احقاق حق را، بر مدعی لازم و شایسته بدانیم، به طریق اولاً بر دادرس که مامور در جهت تحقق عدالت

۱. عدالت در سطح جامعه به معنای تعادل و توازن بین آحاد و طبقات اجتماع و دادن جایگاه شایسته به هر کس و

دادن حق هر فرد ذیحق است (سلیمانی و راغبی، ۱۳۹۸: ۳۷)

محسوب می‌شود، ارجح خواهد بود. تا مانع خودکامگی وی گردد (نهرینی، ۱۴۰۰: ۵۰). خودکامگی به معنای غرض‌ورزی و جانب‌داری نیست، بلکه آزادی بی‌ضابطه در رسیدگی و کشف حق نیز نوعی خودکامگی است، حتی اگر با نیت خیر صورت گیرد. معاونت حقوقی قوه قضاییه در برخی نظریات مشورتی خود^۱ به این پیش فرض توجه نداشته و عنوان می‌دارد «صدور هر یک از قرارهای رد دعوا و عدم استماع دعوا به جای یکدیگر به جهت اینکه دارای آثار یکسان هستند، فاقد اشکال است». اما در برخی دیگر از نظریات خود^۲ با دقت نظر بیشتر در ایرادات احصا نشده در قانون آیین دادرسی مدنی^۳، صدور قرار رد دعوا را صحیح ندانسته و قرار شایسته را، قرار عدم استماع دعوی اعلام کرده است.

مرحوم دکتر لنگرودی، مبانی حقوق را چنین تعریف می‌نماید «قواعد حقوقی که مصرح یا مستنبط از قوانین موضوعه نباشد و از مطالعه مصالح اجتماعی و طبع موضوعات و سیستم حقوقی کشف شود». (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۳۱۸۴). عبارت «مبنا» در تحقیق حاضر تا حدود زیادی در همان مفهوم استفاده شده است و تلاش شده تا ریشه‌ها و دلایل صدور هر کدام از تصمیمات قضایی شناسایی و از یکدیگر تمییز گردد، تا یک راهبرد مشخص برای دادرسان هنگام اتخاذ تصمیم قاطع فراهم شود. در مورد مبانی تصمیمات قضایی تحقیق منسجمی صورت پذیرفته است و دادرسی‌دانان به فراخور حال در لابه‌لای مباحث دیگر به برخی موارد اشاره نموده‌اند. به جهت گسترگی انواع تصمیمات قضایی در تحقیق حاضر، تلاش می‌گردد، تا مبانی صدور تصمیمات قاطع قضایی شناسایی گردد.

۱- حکم

هدف خواهان از دادخواهی (پورصادقی، ۱۴۰۱: ۸۶). و خواندن از پاسخ به

۱. از جمله نظریه شماره ۷/۱۴۰۰/۱۷۹ مورخ ۱۴۰۰/۴/۶

۲. از جمله نظریه مشورتی شماره ۷/۹۶/۱۰۷۸ مورخ ۱۳۹۶/۵/۱۱

۳. از این پس به اختصار آ.د.م گفته می‌شود.

دعوی (شمس، ۱۳۹۸: ۲۰۰) ورود دادگاه در ماهیت دعوا و صدور حکم به نفع ایشان است. وظیفه اصلی دادگاه نیز صدور حکم است (میرنژاد و فرحزادی، ۱۴۰۰: ۲۲) و مبنای این وظیفه مفهومی به نام «اصل استماع دعوا» است (کاپلتی و گارث، ۱۳۹۸: ۲۳۲) (نهرینی، ۱۴۰۰: ۴۸۴). در یک تعبیر، دادرسی خود ضمانت اجرای حقوقی اعمال حق دادخواهی است (محسنی، ۱۳۹۶: ۳۳۳)، بر همین اساس شاهد تلاش رویه قضایی در صدور حکم حداکثری هستیم (شمس، ۱۳۹۸: ۲۰۰). این کارکرد حقوقی «حکم»، از معنای لغوی آن نیز قابل برداشت است.^۱

قانون‌گذار در ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی تعریف ناقصی از مفهوم «حکم» کرده است، (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۳۲). به طور کلی حکم می‌بایست چهار ویژگی را دارا باشد ۱- درباره ماهیت دعوا باشد ۲- در امور ترافعی صادر شود ۳- از دادگاه صادر گردد ۴- قاطع دعوا باشد (همان: ۱۳۱-۱۳۲) (حیاتی، ۱۳۹۹: ۴۵۲). به جهت همین ویژگی قاطع دعوا بودن حکم است، که تنها این نوع تصمیم قضایی از امور مختومه محسوب می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۷۴).

حکم در مقام صدور به دو صورت اثباتا و یا نفیا تقسیم می‌شود (همان: ۲۷۴) در صورت بروز جلوه اثباتی. حکم به نفع خواهان صادر می‌گردد. جنبه منفی حکم نیز شامل «حکم بر بیحقی خواهان» و «حکم بر بطلان دعوا» است، که کاملاً از نظر موضوع و عنوان با یکدیگر متفاوت هستند (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۶۱). استفاده از عبارات دیگر مانند «حکم برد دعوا» را گذشته از اینکه نمی‌توان قرار رد دعوا محسوب نمود (شمس، ۱۳۹۸: ۴۰۳) بلکه نوع سومی از حکم نیز تلقی نمی‌گردد و می‌بایست ذیل یکی از دو عنوان مزبور قرار داد. در مطالب آتی توضیح بیشتری در این مورد داده خواهد شد، اما ابتدا به بررسی جداگانه انواع حکم می‌پردازیم.

۱. حکم به معنای قضاوت کردن است. همانگونه که فیومی در تعریف حکم می‌گوید «الحکم القضا واصله المنع» (ابن منظور، ۱۳۶۳: ۱۴۱).

۱-۱- حکم بر بیحقی

همانگونه که از ظاهر عبارت «حکم بر بیحقی» قابل برداشت است، زمانی که خواهان نتواند ذیحقی خود را اثبات کند، دعوای وی، مواجه با «حکم بر بیحقی» خواهد شد. عدم اثبات حق موضوع دعوا و نیز وصول حق موضوع دعوا به خواهان قبل از طرح دعوا را، مبانی صدور حکم بر بیحقی شمرده‌اند (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۶۲-۳۶۳). در مورد وصول حق موضوع دعوا باید توجه داشت که تنها وصول مادی موضوع حق به خواهان ملاک عمل نیست، بلکه صدور حکم به نفع خواهان، در حکم وصول حق، به وی است. چنانچه شعبه ۲۱۵ دادگاه عمومی حقوقی تهران در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۳۱۰۰۰۰۴۶ مورخ ۱۳۹۲/۱/۲۶ نسبت به قسمتی از ادعای خواهان مبنی بر مطالبه خسارت ناشی از تصادف رانندگی، بدین استدلال که سابقا در دادنامه صادره از مرجع کیفری خوانده دعوای حقوقی، به پرداخت دیه محکوم شده‌است، خواهان را مستحق خسارتی مازاد بر دیه ندانسته و حکم به بیحقی وی صادر کرده است (پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۹، ۶۱). ایرادی که در حکم مزبور به ذهن خطور می‌نماید، در مورد تفاوت شرایط موصوف با بند ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دانی است. در بند مزبور می‌خوانیم «...۶- دعوای طرح شده سابقا بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند رسیدگی شده، نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد...». آیا غیر از این است که ماده ۸۹ همان قانون، ضمانت اجرای تحقق بند ۶ ماده ۸۴ را قرار رد دعوا دانسته است؟ پس محمل صدور حکم بر بی حقی خواهان کجاست؟ برای پاسخ به این سوال باید به ارکان تحقق قاعده اعتبار امر مختومه نگریست. اتحاد اصحاب دعوا، اتحاد موضوع دعوا و اتحاد سبب دعوا سه رکن لازم برای امکان استناد به این قاعده است (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۶۶-۲۸۸). در حالی که در این مثال، رکن دوم تحقق قاعده، مخدوش است. دلیل چنین استدلالی به خاطر ماهیت دیه است. معاونت حقوقی قوه قضائیه در نظریه مشورتی شماره ۷/۶۷۴۹ مورخ ۱۳۷۲/۱۱/۶ یک ماهیت

دوگانه مجازات و غرامت برای دیه قائل شده است (گلدوزیان، ۱۳۹۶: ۳۶۶) و صابنظران نیز بر این دیدگاه صحه گذاشته اند. (میر محمد صادقی، ۱۳۹۲: ۲۱۳-۲۱۴). لذا دیه تنها جبران خسارت مالی نیست و در کنار صدور حکم بر پرداخت آن نمی توان به خسارت مازاد بر آن نیز رای داد (خالقی، ۱۴۰۰: ۴۹). بر پایه همین استدلال، با صدور حکم کیفری، نسبت به کل خسارت وارده بر شخص تصمیم گیری شده است، پس شرایط اعمال قاعده اعتبار امر مختومه فراهم شده و می بایست قرارداد دعوا صادر می گردید.

۲-۱- حکم بطلان دعوا

شکل دیگر احکامی که از مراجع قضایی صادر می شود «حکم بر بطلان دعوا» است. محکومیت خواهان به بطلان دعوا دارای مصداقی در قوانین موضوعه نیست (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۶۳). برای یافتن مبانی صدور حکم بر بطلان دعوا، اگر طریقی را که ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی در تعریف حکم و قرار در پیش گرفته را انتخاب کنیم، می بایست چنین استدلال کنیم که، هر آنچه در ماهیت امر صادر می شود و در ذیل موارد صدور حکم بر بی حقی قرار نمی گیرد، از مبانی صدور «حکم بر بطلان دعوا» خواهد بود. این تعریف واجد یک ایراد بزرگ است و آن اینکه، به جای شناخت مبانی صدور حکم بر بطلان دعوا، مخاطب را در یک وادی بی انتها از شک قرار می دهیم. شناخت مبانی یک نهاد حقوقی، گذشته از اینکه فرد را به فرمانبرداری از قانون موضوعه آن ترغیب می کند (منصورآبادی و ریاحی، ۱۳۹۱: ۱۱)، کمک شایانی در تعالی و شناخت درست آن نهاد حقوقی خواهد داشت، لذا باید مبنا را شناخت، نه اینکه تنها موارد صدور حکم مزبور را یافت. برخی در تلاشی قابل تقدیر سه مورد که منجر به صدور حکم بر بطلان دعوا می گردد را چنین بر شمرده اند^۱. به سبب فقدان منشاء قانونی حق مورد ادعا ۲- به سبب منع صریح قانونی

۱. حکم صادره از شعبه ۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران با شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۳۳۰۰۰۱۷ مورخ ۱۳۹۲/۱/۱۹ نسبت به خواسته استرداد چک مشاهده کرد (پژوهشکده استخراج و مطالعات روبه قضایی، ۱۳۹۹: ۱۲).

در مطالبه حقوق ادعایی ۳- به سبب نامشروع بودن موضوع تعهد و قرارداد (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۶۵-۳۶۷). در واقع زمانی که منشأ حق ادعایی مغایر قانون باشد، اساساً حقی ایجاد نشده است، تا قابل مطالبه گردد و این نکته کلید شمول «حکم بر بطلان دعوا»، بر موضوع دعوا است. در مورد عبارت «مخالفت صریح قانون» باید توجه داشت، هر دعوایی که مخالف قانون باشد با ضمانت اجرای حکم بر بطلان دعوا مواجه نمی‌گردد. به عنوان نمونه شعبه دادگاه عمومی بخش رودهن در دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۲۲۱۴۵۰۱۰۵۱ مورخ ۱۳۹۸/۹/۱۱ به استناد بند ۴ ماده ۴ قانون پیش فروش ساختمان که فروش واحد را منوط به پایان عملیات پی ساختمان دانسته است، دعوی به خواسته الزام به تحویل مبیع را مواجه با حکم بر بطلان نموده است (معاونت منابع انسانی و امور فرهنگی دادگستری کل استان تهران، ۱۴۰۰: ۲۴). در حالی که آنچه از مواد ۲ و ۲۳ قانون پیش فروش آپارتمان قابل برداشت است، بطلان قرارداد پیش فروش تنظیمی بر طبق سند عادی نیست، بلکه نگاهی عمیق‌تر به مبنا و جایگاه قانون موضوعه و تفکیک قوانین آمره از سایر قوانین، امری مهم می‌باشد. در همین راستا می‌توان دادنامه صادره از شعبه ۵۵ دادگاه تجدید نظر استان تهران با شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۳۸۰۰۱۵۸۲ مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۲۸ مصداقی از توجه درست دادگاه بر این امر دانست. در دادنامه مزبور دعوا به خواسته مطالبه مابه التفاوت قیمت کسری متراژ حادث شده در مبیع را به جهت مغایرت با ماده ۳۵۵ قانون مدنی و احراز اراده طرفین در خرید مبیع فارغ از تعیین قیمت به ازای هر متر، محکوم به بطلان دانسته است. در واقع آنچه موجب صدور حکم بر بطلان دعوا می‌گردد، ایراد وارده در منشأی است که حق مورد ادعای خواهان از آنها حادث شده است (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۶۴).

۳-۱- تفاوت های حکم بطلان دعوا و حکم بر بیحقی

معاونت حقوقی قوه قضاییه در نظریه مشورتی شماره ۷/۹۸/۳۶۱ مورخ ۱۳۹۸/۷/۳ نتیجه عدم احراز حق برای خواهان در دعوی تصرف عدوانی را صدور حکم

بر بطلان یا بیحقی خواهان دانسته است و هیچ تفاوتی میان این دو نهاد حقوقی قائل نگردیده است، در حال که در ماده ۱۲۰ قانون آ.د.م می خوانیم: «در صورتی که قرار تامین اجرا گردد و خواهان به موجب رای قطعی محکوم به بطلان دعوی شود یا حقی برای او به اثبات نرسد...». آشکار است که قانون‌گذار میان این دو نهاد حقوقی تمیز قائل شده است. با وجود تشابهات بسیار میان این دو نهاد حقوقی، اولین آفت خلط کردن این دو مفهوم با یکدیگر، استفاده از هر کدام در جایگاه دیگری است. چنانچه شعبه ۱۱۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران در دادنامه شماره ۱۱۷۹۰۲۴۱۳۰۹۹۷۰۹۲۰ مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۱۵ دعوایی با خواسته بطلان سند عادی را با وجود اینکه منشا حق دارای ایرادی نبوده مواجه با حکم به بطلان دعا نموده است (پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۴۰۰: ۱۳۶)، حال اینکه تصمیم درست صدور حکم به بیحقی خواهان بود و بالعکس شعبه ۲۱۵ دادگاه عمومی حقوقی تهران در دادنامه شماره ۱۹۰۰۲۲۳۳۰۰۰۹۲۰۹۹۷۰ مورخ ۱۳۹۲/۱/۱۹ نسبت به دعوای مطالبه خسارت تاخیر تادیه ناشی از خسارت وارده از باب کاهش ارزش خودرو با وجود اینکه خواسته دعا خلاف تبصره ۲ ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی می باشد، بر بی حقی خواهان حکم کرده است (پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۹: ۶۴).

هرگاه منشأیی که خواهان به استناد آن وجود حقی را برای خود ادعا میکند، مخالف قوانین آمره باشد، می بایست حکم بر بطلان دعا صادر شود. در احراز این امر خواهان چندان نقشی ندارد، چرا که «دادرس در دادرسی ابتدا امور موضوعی را احراز کرده و سپس حکم قانونی را بر آن منطبق می نماید» (شمس و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴۰) تکمیل این انطباق موجب بروز حقیقت قضایی می‌گردد. البته انتظار اینکه این حقیقت کاملاً منطبق بر حقیقت بیرونی باشد، صحیح نیست. بلکه دادرس در وظیفه حقیقت‌یابی خود تنها به دست یافتن به حقیقت قضایی اکتفا می‌کند. (تروفو، ۱۴۰۰: ۳۲-۳۴) لذا نقش اساسی در انطباق موضوع و منشاء حق با قوانین و احراز صحیح بودن

حق مورد ادعای خواهان، بر عهده دادرس است. در مواردی که دعوا معد صدور حکم بریستی می‌گردد، نقش خواهان پررنگتر خواهد بود. بر طبق اصل تسلط طرفین بر قلمرو موضوعی دعوا «هر اقدامی که در راستای طرح و تبیین ادعا در دادرسی انجام می‌شود، اعم از بیان موضوعات و اثبات آن‌ها، تغییر دعوا و سبب آن، افزایش و کاهش خواسته، در اختیار و تسلط طرفین اختلاف قرار دارد». (غمامی و محسنی، ۱۴۰۱: ۱۲۴) از همین رو گفته شده «در تمام مواردی که حقی توسط خواهان ادعا شده ولی او امکان اثبات آن را ندارد، نباید اقدام به طرح دعوا نماید» (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۶۲) چرا که اثبات دعوا از طریق تلاش بر انطباق امور موضوعی با خواسته خواهان، بر عهده وی می‌باشد (صدرزاده افشار، ۱۳۸۵: ۳۲). بنابراین در صدور حکم بی‌حقی در مقایسه با حکم بر بطلان دعوی، نقش خواهان و اموری که می‌بایست در تلاش بر اثبات آن باشد، متفاوت است. در واقع اگر دادرس بعد از ورود در ماهیت دعوا حقی را برای خواهان احراز نکند، حکم بر بی‌حقی صادر خواهد شد، اما اگر پس از ورود در ماهیت متوجه گردد، که منشا حق ادعایی خواهان اساساً دارای ایراد است، اقدام به صدور حکم بر بطلان دعوا خواهد کرد (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۷۷).

لذا نمی‌توان تصور کرد که در یک دعوا هم امکان صدور حکم بر بطلان دعوا و هم شرایط صدور حکم به بی‌حقی + مهیا باشد.

۴-۱- اثر تفکیک حکم بر بطلان دعوا و حکم بر بیستی

در تمایز میان این دو نهاد حقوقی می‌توان دو اثر متفاوت تصور کرد. اثر اول نظری و اثر دوم کاربردی است. در ادامه این دو اثر را به صورت جداگانه بررسی می‌نماییم.

۴-۱-۱ اثر کاربردی تمیز حکم بر بیستی و حکم و بطلان دعوا

ماده ۴۲۶ آ.د.م جهات اعاده دادرسی را بیان کرده است. در بندهای ۵، ۶، ۷ ماده

مزبور، قانون‌گذار به نحوه رسیدگی دادرس به دعوا توجه داشته است. در واقع هدف قانونگذار از قید بندهای پیش گفته، اطمینان از صحت نحوه احراز حق مورد ادعای خواهان توسط دادرس است. اعاده دادرسی تلاشی برای عدول از حکم قطعی که در روند رسیدگی دارای ایراداتی بوده و در نهایت منجر به صدور حکم اشتباه شده است، می باشد (حیاتی، ۱۳۹۹: ۵۹۰) و هدف نهایی از آن «حقیقت یابی» است (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۳۱۶). با این توضیح مشخص است که اگر حکم بر بطلان دعوا در محل صحیح خود مورد استفاده قرار گرفته باشد، در هیچ صورتی به جهت بندهای ۵، ۶ و ۷ ماده ۴۲۶ آ.د.م قابل اعاده دادرسی نخواهد بود.

۲-۴-۱- اثر نظری تمیز حکم بر بی حقی و حکم و بطلان دعوا

فایده قوانین شکلی از جمله آ.د.م، فراهم نمودن یک دادرسی عادلانه جهت استقرار حق است (حیاتی، ۱۳۹۳: ۲۴). در جهت نیل به این هدف، قانون آ.د.م را دارای ویژگی هایی دانسته اند، که از جمله ی آن تشریفاتی بودن است (همان: ۲۶) (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۳۷) (شمس، ۱۳۹۸: ۱/۲۲). این ویژگی را «شامل همه قواعدی دانسته اند که در تعیین مرجع صالح، حدود صلاحیت آن مرجع، نحوه شروع و خاتمه دعوا و اقدامات اصحاب دعوا و دادگاه در جریان رسیدگی کارایی دارند» (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۳۷). عدم تعیین نوع حکم صادره را می توان نقض ویژگی تشریفاتی بودن قانون آ.د.م در صدور حکم محسوب نمود. زمانی که حقوق را یک علم بدانیم و به وجود جایگاه خاص در بین سایر علوم اجتماعی، برای آن معتقد باشیم (صفایی و کاظمی، ۱۳۸۹: ۱۴)، می بایست به ارتقاء و ترقی علم حقوق به طور اعم و قواعد شکلی به صورت اخص اهتمام داشته باشیم.

در رویه قضایی شاهد وجود قسم دیگری از حکم به نام «حکم به رد دعوا» هستیم (پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی، ۱۳۹۹: ۳۲-۴۶-۵۰). همچنین

برخی، از احکامی به نام های «حکم به سقوط دعوا» و «حکم به عدم استماع دعوا» سخن گفته اند (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۸۰). سوال مهم اینکه آیا اعتقاد به وجود چنین احکامی قابل دفاع است؟ در مورد «حکم به رد دعوا» کاملاً واضح است که مبانی مورد توجه دادرسان در صدور این حکم، همان عدم احراز حقی برای خواهان است، لذا «حکم به رد دعوا» قسم دیگری از حکم نبوده و همان «حکم بر بی حقی» می باشد.

وجود نهاد حقوقی به نام «حکم به سقوط دعوا» و «حکم به عدم استماع دعوا» نیز به نظر صحیح نیست. دلیل این ادعا را در بررسی مبانی صدور قرارهای عدم استماع دعوا و سقوط دعوا بررسی خواهیم نمود.

۱-۵- حکم در امور حسبی

به دلیل اینکه در امور حسبی دعوایی محقق نشده (شمس، ۱۳۹۸: ۲/۲۵۵)^۱ آنچه دادرس را ملزم به اخذ تصمیم در این امور می نماید در اصل استماع دعوا نیست. اعمال حق حاکمیت دولت، حفظ حقوق افراد فاقد اهلیت و جلوگیری از تضییع اموال و دیگر حقوق افراد جامعه توسط افراد ثالث (حیاتی، ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۲۰) مبانی دخالت دادگاه در امور حسبی هستند. در مورد ماهیت تصمیمی که دادگاه در مواجهه با امور حسبی اتخاذ می کند، نظر واحدی وجود ندارد. برخی در هر حال آن را حکم نمی دانند و حسب مورد تصمیم یا دستور قضایی تلقی می کنند. این دادرسی دانان اعتقاد دارند که استفاده از عبارت «حکم» از باب تسامح بوده است (همان: ۱۲) (نهرینی، ۱۴۰۰: ۲۶۸). برخی دیگر در مواردی که قانون امور حسبی از عبارت «حکم» استفاده کرده، تصمیم متاخذ دادگاه را، حکم دانسته و اعتقاد به درستی قید عبارت «حکم» در قانون مواد مورد استفاده را دارند (شمس، ۱۳۹۸: ۲۵۶-۲۶۱). در این میان هستند

۱. ماده ۱ قانون امور حسبی «امور حسبی اموری است که دادگاه ها مکلفند نسبت به آن امور اقدام نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوی از طرف آنها باشد».

صاحبنظرانی که نگاه نوعی به شناسایی ماهیت تصمیمات امور حسبی را صحیح نمی دانند و به بررسی موردی احکام موجود در قانون امور حسبی پرداخته‌اند. در این دیدگاه احکام امور حسبی به سه نوع تقسیم شده‌اند. اول احکامی که دارای اعتبار امر مختومه نیست.^۱ دوم احکامی که در هر حال دارای اعتبار امر مختومه هستند.^۲ سوم احکامی که اگر بر پایه وقوع ترفع صادر شده باشند، دارای اعتبار امر مختومه و اگر بدون ترفع اولیه صادر شوند، بدون چنین ویژگی هستند. مصداق این دسته از احکام، در قانون امور حسبی می باشد^۳ (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۲۰-۱۲۶). دیدگاه سوم هرچند از جنبه نظری، قابل بررسی می باشد، اما به جهت اشکالات عملی، چندان در عالم واقع قابل اعمال نیست. چگونه می توان در رسیدگی به تقسیم ترکه احراز کرد که دعوایی محقق است یا نه؟ مگر نه اینکه استنکاف یکی از طرفین موجب نیاز به رسیدگی مسئله در مرجع قضایی شده است؟ آیا صرف این استنکاف موجب تحقق دعوا می گردد؟ آیا دادرس دومی که پس از صدور و قطعیت تصمیم قضایی در این امور، اقدام به رسیدگی مجدد می نماید، می تواند در ماهیت امر ورود کند، در حالی که اعتقاد بر حکم بودن آن تصمیم را دارد؟ در تشخیص معیار صدور مجدد تصمیم یا شمول اعتبار امر مختومه، آیا دادرس معیاری به غیر از معیار شخصی خویش خواهد داشت؟ اگر چنین اختیار وسیعی برای دادرس قائل گردیم، دیگر جایگاه قوانین شکلی در رسیدگی چه خواهد بود؟ لذا بهتر است به معیار نوعی پرداخته و میان دو دیدگاه نخستین یکی را برگزینیم.

۱-۶- تفاوت حکم در امور ترافعی و امور حسبی

پیش تر بیان شد که آنچه به عنوان حکم در امور حسبی مقرر شده است در ماهیت، تصمیم قضایی است اما در مبحث حاضر گذشته از نگرش مبنایی به این امر، تفاوت حکم

۱. حکم موت فرضی و حجر در این گروه جای دارند.

۲. حکم عزل وصی، قیم و امین

۳. حکم تقسیم ترکه

که در امور ترافعی صادر میشود با حکم اصطلاحی امور حسبی بررسی می‌گردد. احصای تفاوت های میان احکام امور حسبی با حکم به مفهوم اعم که در ماده ۲۹۹ به آن اشاره شده، کمک شایانی در بازشناخت این دو مفهوم از یکدیگر خواهد نمود. در ادامه به این تفاوت ها پرداخته می شود.

الف- احکام امور حسبی برخلاف احکام صادره در امور ترافعی، در فرض حدوث دعوا صادر نمی شوند. در واقع احکام امور حسبی تنها دارای شکل و صورت حکم هستند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۲۰).

ب- دادرس در رسیدگی به دعوا در جایگاه حاکم قرار داشته و فصل خصومت می نماید، اما دادرس در امور حسبی برای حفظ منابع عموم و سرپرستی از اموال بدون صاحب تلاش می کند. از همین رو دادرس در جایگاه ناظر قرار می گیرد (همان: ۱۱۱ و ۱۲۰).

ج- در امور حسبی به تصمیماتی که جنبه مهمی دارند، امکان تجدیدنظرخواهی داده شده و به آن تصمیمات اطلاق «حکم» شده است. در امور ترافعی، حکم و تجدیدنظرخواهی از آن، نه به دلیل تاسیس خاص قانونگذار در آن مورد، بلکه به جهت شمول کلی تعریفی که ماده ۲۹۹ از حکم کرده، بر این تصمیم و اصل کلی رسیدگی دو درجه ای به احکام دادگاه می باشد (حیاتی، ۱۳۹۹: ۳۰).

د- دادرس در رسیدگی به دعوای ترافعی در حدود خواسته و با توجه به دلایل ابرازی اقدام به صدور حکم می نماید. اما در امور حسبی به دلیل این که در حال رسیدگی به دعوا نمی باشد، قاعده منع تحصیل دلیل جاری نیست و دادرس هر تحقیقی را که برای احراز واقع لازم بداند، انجام خواهد داد (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۲۲۰).

ه- رسیدگی به دعوا در امور ترافعی با درخواست ذینفع یا نماینده قانونی وی شروع می شود، اما در رسیدگی به امور حسبی اعلام دادستان کافی برای رسیدگی خواهد بود و در مواردی توسط وی قابل تجدیدنظرخواهی است (همان: ۲۲۰).

و- در امور حسبی تنها از حکم به معنای جنبه مثبت سخن به میان آمده و

حکم بر بطلان یا بی حقی معنا ندارد. دادرسی در صورت عدم احراز شرایط لازم برای صدور تصمیم قضایی مقتضی، اقدام به رد درخواست خواهد نمود.^۱

۲- قرار قاطع دعوا

ماده ۲۹۹ قانون آ.د.م، تعریف روشنی از قرار ارائه نکرده است، بنابراین در تعریف قرار کمی باید درنگ کرد. برخی با برداشتی که از ظاهر ماده مزبور داشته اند، قرار را تصمیمی صادره از دادگاه که واجد خصیصه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن نباشد، دانسته اند (واحدی، ۱۳۹۶: ۲۸۵). در این تعریف قرار را دقیقاً در مقابل حکم می بینیم، اما چنین برداشتی درست به نظر نمی رسد، چرا که برخلاف حکم، اساساً صدور قرار، ملازمه با وجود دعوا ندارد^۲ (شمس، ۱۳۹۸: ۲۲۹). همچنین قرار می تواند زمینه ساز رسیدگی به دعوا و صدور حکم باشد^۳، یا پس از صدور حکم قطعی یا قرار قاطع، در مرحله اجرا صادر گردد (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۵۲)^۴. بنابراین قرار «نوعی از رای است که یا در ماهیت دعوا است اما قاطع دعوا نیست یا در ماهیت دعوا نیست اما قاطع دعوا است و یا اینکه نه در ماهیت دعوا است و نه قاطع آن» (حیاتی، ۱۳۹۳: ۱۰۸) و «هرگاه پیش از تقدیم دادخواست یا در جریان دادرسی یا برای آماده کردن پرونده جهت تصمیم قاطع، اقدام قضائی لازم باشد یا اینکه امکان تصمیم گیری در ماهیت دعوا نباشد، قرار صادر می گردد» (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۵۲). از همین رو برخلاف صدور حکم که نیاز به اتمام مقاطع دادرسی وجود دارد، صدور قرار چنین نیست (نهرینی، ۱۴۰۰: ۲۹۸)

۱. ماده ۳۶۶ - رأی دادگاه دائر به رد درخواست تصدیق قابل پژوهش و فرجام است.

۲. مانند قرار دستور موقتی که پیش از طرح دعوا صادر شده است.

۳. مانند قرار قبولی و خواهی یا اعاده دادرسی

۴. مانند قرار توقیف عملیات اجرایی که از دادگاه صالح صادر می گردد. در ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی می خوانیم: «دادورز (مامور اجرا) بعد از شروع به اجرا نمی تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف یا قطع نماید یا به تاخیر اندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تاخیر اجرای حکم را دارد...»

از این رو دادرس در رسیدگی به دعوا انواع مختلف قرار صادر می‌کند (شمس، ۱۳۹۸: ۲؛ ۲۲۸) و بخش عمده ای از آرا صادره دادگاه‌ها را قرار تشکیل می‌دهد (نهرینی، ۱۴۰۰: ۲۹۸). تقسیم‌بندی‌های متفاوتی نسبت به قرارهای صادره از دادگاه ارئه شده است (همان : ۲۹۹-۳۰۰) (شمس، ۱۳۹۸: ۲/۲۳۰-۲۵۴) (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۵۳-۱۹۲) (حیاتی، ۱۳۹۳: ۱۰۹). در تحقیق حاضر هدف بررسی مبانی صدور رای می باشد و به دلیل اینکه تنها قرارهای قاطع مانند احکام شمرده شده‌اند (همان: ۲۲۸) و ذیل عنوان رای قرار می‌گیرند، از ورود در تقسیم‌بندی‌های فوق اجتناب نموده و تنها به بررسی مبانی صدور قرارهای قاطع دعوا می‌پردازیم. قرارهای سقوط دعوا، رد دعوا، عدم استماع دعوا، رد دادخواست، رد درخواست و ابطال دادخواست، قرارهای قاطع دعوا محسوب می‌شوند. در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱-۲- قرارهای ایجادکننده مانع موقت در استماع دعوا که دارای مبانی قانونی

هستند

زمانی که دادرس شرایط اولیه دادخواست را منطبق بر مواد ۵۱ و ۵۲ بداند. رسیدگی به دعوا وارد مقطعی می‌گردد. در این مقطع فقدان یکی از شرایط لازم، می‌تواند موجب صدور قرار رد دعوا (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۱۴) یا عدم استماع دعوا شود. برخلاف ادعای برخی (سربازیان و سیاوش پور، ۱۳۹۸: ۶۹) موارد صدور قرار رد دعوا، محصور در ماده ۸۴ آ.د.م نیست. در کنار این ماده، بندهای ب و ج ماده ۱۰۷ و مواد ۱۹ و ۳۵۰ همان قانون موارد دیگر صدور قرار رد دعوا را پیش‌بینی کرده‌اند.

قانون آیین دادرسی مدنی مبانی واحدی در احصای صدور قرار رد دعوا اتخاذ ننموده است. برخی دادرسی‌دانان در تعریف مبانی صدور قرار رد دعوا گفته‌اند «جهات قانونی که منتهی به صدور قرار رد دعوا می‌شود، ناظر به فقدان شرایط قانونی اقامه دعوا است و بنابراین پیش از ورود در ماهیت دعوا به یکی از جهات قانونی یادشده صادر می

شود» نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۱۶)، اما این تعریف جامع نیست. در ماده ۱۹ و بند ب و ج ماده ۱۰۷، آنچه مورد صدور قرار رد دعوا می‌گردد، بسیار به اراده خواهان و حتی خواننده بستگی دارد. در این موارد فقدان شرایط قانونی دعوا موضوعیت ندارد. همچنین در ماده ۳۵۰ همان قانون، ضمانت اجرای عدم رعایت شرایط دادخواست یکی از مبانی صدور قرار رد دعوا اعلام شده است، بنابراین سه مورد را به عنوان مبانی صدور قرار رد دعوا می‌توان عنوان نمود.

الف - وجود ایراد در یکی از عناصر دعوا که ضمانت اجرای عدم رعایت آن در ماده ۸۴ تصریح شده باشد. سه عنصر، اطراف دعوا، موضوع دعوا و سبب وجود حق را عناصر دعوا گفته‌اند (هرمزی، ۱۳۹۲: ۱۴). برخی از بندهای ماده ۸۴ ارتباطی به عناصر دعوا ندارد.^۱ از سوی دیگر مصداقی برای ضمانت اجرای نقض سبب وجود حق در ماده ۸۴ پیش بینی نشده است، لذا تحقق مبنای قرار رد دعوا در ماده ۸۴ در صورت وجود دو شرط به صورت همزمان است. شرط اول، ایراد، جزو سه مورد باشد ۱- منتسب به اطراف دعوا باشد ۲- در موضوع دعوا باشد ۳- دادگاه توانایی در رسیدگی به دعوا داشته باشد. شرط دوم، ضمانت اجرای نقض موارد شرط قبلی، در ماده مزبور پیش بینی شده باشد. در میان بند های ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ که می‌تواند منجر به صدور قرار رد دعوا شود بندهای ۳، ۴، ۵ و ۱۰ را جزو ایرادات ناشی از اطراف دعوا، بندهای ۷، ۸ و ۹ شامل ایرادات وارد بر موضوع دعوا و نیز بند های ۶ و ۱۱ را جزو موارد توانایی دادگاه در ورود به دعوا دانست.

ب- اراده خواهان و یا هردو طرف دعوا، در عدم ادامه رسیدگی به دعوا. در مواد ۱۹ و بندهای ب و ج ۱۰۷ قانون آ.د.م دادخواست از مقطع بررسی شرایط شکلی عبور کرده و وارد مقطع جدید شده و عنوان دعوا به خود گرفته است (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۱۶). در این مقطع آنچه موجب صدور قرار رد دعوا می‌گردد، ایرادات شکلی وارد بر دادخواست نیست، بلکه به دلیل اراده خواهان و یا هردو طرف دعوا، در عدم ادامه رسیدگی به دعوا، قرار

۱. بند ۱۱ ماده ۸۴ آ.د.م.

مزبور صادر می شود.

ج- نبود شرایط شکلی دادخواست همانگونه که ماده ۳۵۰ تصریح شده است.^۱

قرار رد دادخواست در موارد بسیاری (شمس، ۱۳۹۸/۲: ۲۴۴) از جمله دادخواست بدوی، تجدیدنظر، فرجام خواهی، اعتراض ثالث، ورود ثالث و جلب ثالث صادر می شود (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۶۶). مبنای صدور قرار رد دادخواست فراهم نبودن شرایط مقرر در مواد ۵۱ و ۵۲ آیین دادرسی مدنی است. از این رو هر زمان دادگاه از نواقص دادخواست اطلاع یابد، حتی اگر بعد از ورود در ماهیت دعوا باشد، می بایست پرونده را به دفتر عودت دهد، تا اخطار رفع نقص صادر گردد (حیاتی، ۱۳۹۹: ۱۲۲). قرار رد درخواست نیز در موارد متعددی از جمله درخواست اعلام حجر (بند ۴ ماده ۶۶ قانون امور حسبی)، درخواست اعلام بقاء حجر (بند ۵ ماده ۶۶ قانون امور حسبی)، درخواست اعلام رفع حجر (بند ۶ ماده ۶۶ قانون امور حسبی)، درخواست عزل قیم (ماده ۹۹ قانون امور حسبی)، درخواست صدور حکم موت فرضی (ماده ۱۵۹ قانون امور حسبی)، درخواست تصدیق انحصار وراثت (ماده ۳۶۶ قانون امور حسبی)، درخواست صدور دستور موقت (ماده ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی)، درخواست اعاده دادرسی (تبصره ماده ۴۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی)، درخواست ابطال رای داور (ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی)، درخواست صدور برگ اجرائیه رای داور از دادگاه (ماده ۴۸۸ قانون آیین دادرسی مدنی) و درخواست تعیین داور (ماده ۴۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی) صادر می گردد. مبنای صدور قرار مزبور همانند قرار رد دادخواست است. با این تفاوت که به دلیل عدم پیش بینی اخطار رفع نقص در مورد درخواست ارائه شده به دادگاه، امکانی برای اصلاح درخواست تقدیمی توسط خواهان وجود ندارد (شمس، ۱۳۹۸: ۲۴۷).

به طور مشخص از تفاوت اساسی که میان مبانی صدور قرار رد دعوا و رد

۱. به جهت ایجاد ضمانت اجرای واحد در صورت تحقق مبنای واحد، بهتر است از قرار رد دادخواست در این ماده نیز استفاده شود.

دادخواست وجود دارد، را میتوان ذیل سه عنوان بیان کرد.

الف- در قرارداد دادخواست به عناصر دعوا و وجود آنها توجه نمی‌شود، بلکه تنها وجود شرایط شکلی دادخواست بررسی می‌گردد.

ب- لازمه صدور قرار رد دعوا در ماده ۱۹ و بند ۴ ماده ۸۴ قانون آ.د.م بررسی ماهیت دعواست، اما در قرارداد دادخواست هیچ نیازی به ورود در ماهیت دعوا جهت یافتن ایرادات شکلی دادخواست نیست.

ج- در برخی موارد قرار رد دعوا به اراده طرفین صادر می‌گردد^۱، اما در قرارداد دادخواست اراده طرفین دعوا تاثیری در صدور قرار ندارد.

قرارداد ابطال دادخواست از نظر مبنا مشابهت هایی با قرارداد دعوا دارد. قرارداد ابطال دادخواست به جهت عدم انجام وظایفی که در طول دادرسی بر عهده خواهان قرار می‌گیرد، (شمس، ۲/۱۳۹۸: ۲۴۳) (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۶۸) یا به جهت اراده خواهان در عدم رسیدگی به دعوا صادر می‌شود. در مواردی از جمله نپرداختن دستمزد کارشناس^۲ فراهم نمودن وسایل معاینه محل یا تحقیق محل^۳، عدم حضور در جلسه رسیدگی و ادای توضیح در صورتی که اخذ تصمیم برای دادرسی بدون توضیح خواهان مقدور نباشد^۴. استرداد دادخواست بدوی تا قبل از جلسه اول رسیدگی^۵ و استرداد دادخواست تجدیدنظر^۶ این قرار صادر می‌گردد. وجه مشترک تمامی این موارد، اراده خواهان در عدم انجام دستور دادگاه یا ادامه دادرسی است.

به نظر بهتر می‌نمود که قانونگذار فرض تحقق دعوا را به مقطع بعد از احراز وجود شرایط دادخواست باز می‌گرداند و استرداد دعوا در دو مورد فوق را نیز مواجه با قرار

۱. بند ب و ج ماده ۱۰۷

۲. ماده ۲۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی

۳. ماده ۲۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی

۴. ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی

۵. بند الف ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی

۶. ماده ۳۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی

رد دعوا می نمود. در واقع به این سوال که چرا استرداد دعوا در تمامی مقاطع مرحله تجدیدنظر موجب صدور قرار ابطال دادخواست است اما در مرحله بدوی تا پیش از شروع اولین جلسه دادرسی موجب قرار ابطال دادخواست و بعد از آن موجب صدور قرار رد دعوا می گردد؟ هیچ پاسخ روشنی نمی توان داد.

۲-۲- قرار عدم استماع دعوا

نام قرار عدم استماع دعوا تنها در بند ماده ۳۳۲ قانون آ.د.م آمده است و هیچ اشاره‌ای بر مبانی یا موارد صدور این قرار نشده است (سربازیان و سیاوش پور، ۱۳۹۸: ۶۹). به دلیل این سکوت قانون، در بسیاری موارد دادرسان قرار رد دعوا و عدم استماع دعوا را در جایگاه یکدیگر استفاده می کنند (افتخار جهرمی و السان: ۱۴۰۱: ۱۷۸). یافتن مبانی صدور قرار عدم استماع دعوا در تمیز جایگاه این دو قرار بسیار موثر خواهد بود. برخی معتقدند که هرگاه شرایط اقامه دعوا محیا نباشد قرار عدم استماع و در صورتی که موارد موجود در ماده ۸۴ محقق گردد قرار رد دعوا باید صادر شود (درخشان نیا، ۱۳۹۱: ۳۹). در رد این تفکیک همین بس که، وجود سمت جزو شرایط اقامه دعوا محسوب می گردد (شمس، ۱۳۹۸: ۲۸۷) اما در بند ۵ ماده ۸۴ به عنوان موارد صدور قرار رد دعوا ذکر شده است.^۱ برخی دیگر موارد صدور این قرار را چنین عنوان کرده اند، «دعوا با توجه به سایر مواد قانون جدید آیین دادرسی مدنی و یا سایر مقررات غیر قابل استماع باشد» (شمس، ۱۳۹۸: ۲/۲۴۱). در این تعریف مبنای صدور قرار مزبور تنها قانون دانسته شده است، در حالی که در بسیاری از موارد نقض یک اصل حقوقی موجب صدور قرار عدم استماع دعوا می گردد، لذا مبانی صدور قرار مزبور را قراردادی، قانونی و قضایی گفته اند (سربازیان و سیاوش پور، ۱۳۹۸: ۶۹). به عنوان مثال آنچه مانع می گردد تا دعوی ناشی از قراردادی

۱. البته بر نحوه نگارش و چیدمان بند های ماده ۸۴ انتقاداتی وارد است. نک: محسنی، حسن، غمامی، مجید، ملک تبار فیروزجائی، هادی، شناخت سه گانه آیینیک (عدم پذیرش، ایرادات آیین دادرسی و دفاع ماهوی)، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۵۰، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹، صفحات ۷۷۲ - ۷۷۹

که دارای شرط داوری است، در دادگاه استماع شود، اراده طرفین دعوا است. البته که به رسمیت شناخته شدن امکان گنجاندن شرط داوری در قرارداد، توسط قانونگذار، موجب امکان استناد به این شرط در دادگاه می‌گردد، اما تحقق مانع برای استماع دعوا توسط دادگاه^۱ و امکان عدول از این توافق (خدابخشی، ۱۳۹۹/۸: ۹۰) هر دو نتیجه اراده طرفین دعوا است. موارد داوری اجباری موجود در قانون را می‌بایست جزو مبانی قانونی و لزوم طرح توأمان برخی دعاوی را جزو موارد قضایی در صدور قرار عدم استماع دعوا محسوب کرد، اما استفاده از عبارت «مبانی قضایی» چندان درست به نظر نمی‌رسد. دادرس در رسیدگی به دعوا تلاش می‌کند تا موارد موضوعی را بر موارد حکمی منطبق کند. امور موضوعی توسط طرفین دعوا به اطلاع دادگاه رسیده یا راسا دادگاه به آن دست می‌یابد و امور حکمی نیز از قوانین و اصول حقوقی و منابع معتبر فقهی ناشی می‌گردد (نیک‌نژاد و حیدری، ۱۴۰۰: ۱۷۰). ارتباط این دو مفهوم به قدری با یکدیگر نزدیک است که می‌توان ادعا نمود، تصمیم‌گیری در یک موضوع مرتبط با مسائل حکمی و موضوعی تا حدود زیادی به مانند تصمیم‌گیری در یک امر کاملاً حکمی است (هرزوغ و کارلن، ۱۴۰۱: ۱۹۰) لذا در این میان دادرس مسئولیت خطیری در تطبیق این امور خواهد داشت اما وی از جانب خویش حقی در اضافه نمودن به امور حکمی یا موضوعی ندارد. بنابراین نمی‌تواند از استماع دعوا اجتناب نماید^۲. با این توضیح مشخص است که آنچه مانع استماع دعوا می‌گردد را نمی‌توان تعبیر به مبانی قضایی نمود. در واقع بهتر است به جای عبارت «مبانی قضایی» از عبارت «مبانی اصول حقوقی» استفاده شود.

به طور کلی می‌توان مبانی صدور قرار عدم استماع دعوا را چنین تعریف کرد. «هر نقصی در دعوا که به استناد اصول حقوقی و نصوص قانونی، مانعی در استماع دعوا محسوب شود، مبانی صدور قرار عدم استماع دعوا هستند. چه این موارد قبل از ورود در

۱. همان‌گونه که شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۷۹۴ رسیدگی به دعوا را به دلیل توافق طرفین بر داوری، امکان پذیر ندانسته و قرار عدم استماع دعوا صادر نموده است. (زندی (داوری)، ۱۳۹۳: ۲)

۲. ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی

ماهیت احراز گردد، چه لازمه احراز آن ورود به ماهیت دعوا باشد، مگر اینکه جزو مبانی صدور سایر قرارهای قاطع دعوا قرار گرفته باشند.»

مبانی صدور قرار عدم استماع دعوا شامل چهار مورد، ۱- ایرادات وارد به دعوا ناشی از خواهان ۲- ایرادات ناشی از خوانده ۳- ایرادات وارد بر موضوع دعوا ۴- شرط یا قرارداد داوری است.^۱

برخی در کنار قرار عدم استماع دعوا، به استناد مواد ۶۵۴ قانون مدنی و بند ۶ ماده ۸۴ به نهاد حقوقی «حکم بر عدم استماع دعوا» اشاره نموده اند (افتخارجهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۸۰).

در رد این استدلال می توان گفت، در دعاوی ناشی از قمار، به جهت اینکه منشأ دعوا برخلاف صریح قانون است، اما در مورد شمول اعتبار امر مختومه، آنچه دادرسی را از رسیدگی منع می نماید، حکم صادره قبلی در آن خصوص می باشد. مورد اول به روشنی ذیل مبنای حکم بر بطلان دعوا قرار گرفته^۲، اما در مورد قاعده اعتبار امر مختومه کمی شرایط متفاوت است. برخی با بررسی نهاد حقوقی عدم پذیرش در حقوق فرانسه، لزوم استفاده از آن را در آیین دادرسی ایران خاطر نشان کرده اند (ملک تبار فیروزجائی، ۱۳۹۸: ۱۱۳). ایشان معتقد هستند که اگر نهاد حقوقی «عدم پذیرش» در حقوق ایران وجود داشت، طرح مجدد دعاوی که قبلاً در مورد ماهیت آن حکم صادر شده است، منجر به صدور حکم بر بطلان دعوا می شد. (شمس و کرد زنگنه، ۱۳۹۷: ۲۶). باید توجه داشت در فرض وقوع وضعیت مذکور، چه به دلیل پیش بینی ماده ۸۴ قرار صادر گردد، چه این رای به استناد نهاد حقوقی عدم پذیرش، حکم بر بطلان دعوا باشد، در هر حال طرح مجدد آن دعوا موجب ورود دادرسی در ماهیت و صدور مجدد حکم بر بطلان نخواهد شد

۱. نک: هادی، مهدی، تحلیل قضایی ضرورت استماع دعوا، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی،

شهریور ۱۴۰۱

۲. هرچند برخی رای مناسب در مواجهه با دعاوی ناشی از قمار را قرار عدم استماع دعوا دانسته اند (شمس، ۲/۱۳۹۸)

(۲۴۱):

، بلکه با صدور قرار رد دعوا، دعوا مختومه می‌گردد. قائل بودن اعتبار امر قضاوت شده برای حکم نیز تاثیری در موجه بودن این استدلال نیست چراکه قرارهای قاطع دعوا نیز در حدود خود دارای اعتبار امر مختومه هستند و تا زمانی که تغییری در عناصر دعوا پدید نیامده باشد، دادگاه نباید از قرار صادره عدول نماید (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۵۲). با این توضیح مشخص است که صدور حکمی به نام «حکم بر عدم استماع دعوا»، نه دارای مبنای جداگانه و مستقلی از حکم بر بطلان دعوا است و نه صدور آن دارای فایده عملی و نظری می‌باشد.

۳-۲- قرار سقوط دعوا

قرار سقوط دعوا از نظر اثر متفاوت ترین نوع قرار قاطع دعوا است. برخی آن را واجد اعتبار امر مختومه می‌دانند (شمس، ۱۳۹۸/۳: ۷۶). برخی دیگر چنین دیدگاهی را قبول نداشته و دلیل عدم امکان طرح مجدد دعوا در فرض صدور این قرار را نه ماهیت قرار سقوط دعوا، بلکه مبنایی که موجب صدور قرار مزبور شده است، اعلام می‌کنند (نهرینی، ۱۴۰۰: ۳۲۰). بدین شرح که مبنا صدور این قرار، زوال دعوا در فاصله طرح آن تا زمان صدور تصمیم دادگاه است^۱ و با زوال دعوا دیگر محملی برای طرح مجدد آن وجود ندارد. زوال دعوا به دو صورت ارادی و قهری رخ می‌دهد (همان: ۳۱۸) (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۷۴) (شمس، ۱۳۹۸/۲: ۲۳۹). مصداق تحقق ارادی دعوا را می‌توان در بند ج ماده ۱۰۷

۱. معاونت حقوقی قوه قضائیه طی نظریه مشورتی شماره ۲۵۶۱/۹۶/۷ مورخ ۱۳۹۶/۱۰/۲۵ در پاسخ به این سوال که، اگر قبل از جلسه دادرسی خواهان از دعوی خود به کلی صرف نظر کند در این صورت محکمه باید قرار ابطال دادخواست صادر نماید؟ یا قرار سقوط دعوی؟ عنوان داشته «مقنن در ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ در خصوص موارد استرداد دادخواست یا دعوا یا انصراف کلی از آن مقاطع زمانی و قرارهای مربوط به هر یک، تعیین تکلیف کرده و در بند ج این ماده قرار سقوط دعوا را ناظر زمانی دانسته که مذاکرات اصحاب دعوا ختم شده باشد. وقتی خواهان دعوی خود را قبل از جلسه اول یا بعد از آن و قبل از ختم مذاکرات مسترد نموده است از شمول بند ج یادشده و موارد سقوط دعوا خارج است.» در این نظریه کاملاً مشخص است که هیچ نوجهی به مبنای صدور هر یک از قرارهای مزبور نشده است، بلکه با یک تفسیر شکلی از نص ماده ۱۰۷ تنها به مقطع زمانی صدور قرار توجه داشته است.

آ.د.م و زوال قهری دعوا را در مواردی مانند فوت خوانده ای که دعوا قائم به شخص او است،^۱ مشاهده کرد.

این مصادیق به مانند مصادیق قرار عدم استماع دعوا حصری نمی باشد (افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۱۷۶).

برخی در مقام یافتن پاسخ به سوالی مبنی بر تکلیف دادگاه در صورتی که قسم متوجه خوانده بوده و آن را به خواهان رد می نماید و خواهان از اتیان قسم امتناع می کند، به تأسیس نهاد حقوقی «حکم بر سقوط دعوا» دست زده اند (همان: ۱۷۵). نهاد حقوقی «حکم بر سقوط دعوای» دارای یک تناقض در درون خود است. از یک سو زمانی قرار سقوط دعوا صادر می شود که دعوا قبل از تصمیم دادگاه به صورت ارادی یا قهری زایل گردد، از سوی دیگر زمانی که دعوا زایل می گردد دادگاه چگونه می تواند در ماهیت آن حکم صادر نماید؟ همانطور که پیش تر گفته شد قسم سومی برای حکم نه وجود دارد و نه نیازی بر وجود آن است.

۴-۲- تفاوت مبانی صدور قرار سقوط دعوا و حکم بطلان دعوا

قرار سقوط دعوا در فرضی صادر می گردد، که دعوا در فاصله میان طرح دعوا و صدور رای، به صورت قهری یا ارادی زایل شود اما در حکم بر بطلان دعوا، اساساً به دلیل نامشروع بودن حق ادعایی، دعوایی محقق نشده است تا قابل سقوط ارادی یا قهری باشد. در واقع تفاوت اساسی میان این دو، در مقطع رسیدگی است. ابتدا دادرس پس از ورود در ماهیت، صحت منشا حق مورد ادعا خواهان را بررسی می کند و در صورت احراز صحت به بررسی دلایل خواهد پرداخت، لذا نمی توان فرض نمود که در آن واحد، هم مبنای صدور حکم بر بطلان و هم قرار سقوط دعوا وجود داشته باشد.

۱. نظریه مشورتی شماره ۲۲۳۴/۹۶/۷ مورخ ۱۳۹۶/۹/۲۰ «اگر حق، قائم به شخص باشد، مانند دعوای طلاق و الزام به تمکین و یکی از زوجین در حین رسیدگی فوت نماید، دعوی زایل می شود؛ چون امکان طرح مجدد آن نیز نمی باشد، بنابراین صدور قرار سقوط دعوا مناسب است».

تفاوت دیگر این دو در دارا بودن اعتبار امر مختومه است. قرار سقوط دعوا دارای اعتبار امر مختومه نیست. بلکه به جهت از بین رفتن دعوا طرح مجدد آن بی معنا می باشد اما در حکم بر بطلان دعوی اعتبار امر مختومه جاری است.

تفاوت آخر در مبنا تحقق این دو نهاد حقوقی است. آنچه موجب ایجاد مبنای صدور حکم بر بطلان دعوا می گردد، قانون است. یعنی منشا حق، به جهت مخالفت با قانون آمره یا منابع فقهی یا اصول حقوقی ایجاد نشده است^۱، اما در مبنای صدور قرار سقوط دعوا حق ادعایی قانونی و مشروع است، اما ساقط شده است.

۵-۲- تشابه و تفاوت مبانی صدور قرار عدم استماع دعوا و حکم بطلان دعوا

قانونگذار در ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی دادرسی را ملزم می نماید تا بعد از بررسی وجود شرایط دادخواست در پرونده، دستور تعیین وقت دادرسی را صادر نماید و در صورت وجود نقصی، حسب ماده ۶۶ همان قانون اخطار رفع نقص صادر کند. آنچه روشن است قانونگذار تا قبل از تشکیل جلسه اول دادرسی امکان ورود در ماهیت و صدور حکم را به دادرسی نداده است (محسنی، ۱۳۹۴: ۱۰۲ و ۱۰۳) اما از مفهوم مخالف ماده ۶۴ نمی توان چنین برداشت نمود که دادرسی قبل از تشکیل جلسه اول رسیدگی می تواند اقدام به صدور قرار عدم استماع دعوا نماید، چرا که تشکیل جلسه رسیدگی^۲ و استماع شفاهی دفاعیات طرفین در کنار دفاع کتبی آنها، از فروع اصل استماع دعوا بوده (هرزوغ و کارلن، ۱۴۰۱: ۲۳۷) و دادرسی باید آن را رعایت نماید، بنابراین نهادهای حقوقی «حکم بر بطلان دعوا» و «قرار عدم استماع دعوا» از این منظر که صدور آنها پیش از تشکیل

۱. همانگونه که شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۴۴۶/۹۹ مورخ ۱۳۹۹/۱۰/۱۱ دعوی خواهان بدوی مبنی بر فسخ عقد را به جهت عدم ایجاد حق فسخ برای خواهان، مواجه با حکم بر بطلان دعوا نموده است (معاونت منابع انسانی و امور فرهنگی دادگستری کل استان تهران، ۱۴۰۱: ۶۴).

۲. تشکیل ندادن جلسه رسیدگی تواند منجر به صدور آرای مغایر یکدیگر و اشتباه گردد (محسنی و شکوهی مشهدی، ۱۳۹۹: ۱۲۲).

جلسه دادرسی ممکن نیست، مشابه یکدیگر هستند، اما بعد از تشکیل جلسه دادرسی و استماع مطالب طرفین دعوا، اگر مبانی صدور هر دو این نهادهای حقوقی محقق باشد، وظیفه دادرس چیست؟ آیا باید حکم بر بطلان دعوا صادر کند یا قرار عدم استماع دعوا؟ از یک سو دادرس در حدود موضوع دعوا و دلایل ابرازی طرفین اقدام به رسیدگی می‌نماید و اگر این موضوع یا دلایل به گونه ای باشد که امکان رسیدگی در ماهیت محقق نگردد، دادرس چگونه حکم بر بطلان دعوا صادر نماید؟ از سوی دیگر رعایت اصل استماع دعوا ایجاب می‌نماید تا حد امکان از صدور قرار قاطع دعوا اجتناب شده و با صدور حکم، فصل خصومت صورت گیرد. در پاسخ به نظر می‌رسد صدور حکم بر بطلان دعوا را باید ارجح دانست. با عنایت به اینکه «حکم بر بطلان دعوا» برخلاف «حکم بر بی‌حقی» به دلیل منشا نامشروع یا غیر قانونی دعوا صادر می‌شود، بنابراین بعد از تشکیل جلسه رسیدگی و احراز این منشا نا صحیح نیازی به ادامه دادرسی وجود ندارد اما اگر مبانی «قرار عدم استماع دعوا» و «حکم بر بی‌حقی» با یکدیگر تلاقی داشتند، به جهت اینکه لازمه صدور «حکم بر بی‌حقی» رسیدگی به تمام دلایل ابرازی طرفین است، باید «قرار عدم استماع دعوا» صادر گردد تا بعد از طرح مجدد و صحیح دعوا از سوی خواهان، امکان رسیدگی به کلیه دلایل وجود داشته باشد.

۳- ماهیت گزارش اصلاحی

در مورد ماهیت گزارش اصلاحی پنج نظر مختلف ارائه شده است. برخی اعتقاد به «حکم» بودن گزارش اصلاحی دارند. (زراعت، ۱۳۸۵: ۶۰۱). شعبه چهارم دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۲۴۸۴ مورخ ۱۳۸۵/۱۱/۱۶ گزارش اصلاحی را قرار سقوط دعوا دانسته است (به نقل از ضیا، ۱۳۸۵: ۱۹۶). گروهی، آن را تصمیم حسی محسوب کرده اند (صدرزاده افشار، ۱۳۸۰: ۵۹). صاحب نظری دیدگاه موردی به گزارش اصلاحی دارد و در مواردی که گزارش اصلاحی قبل از طرح دعوا و بنا به درخواست یکی از طرفین مبنی

بر دعوت از طرف مقابل جهت سازش صورت پذیرفته باشد، را یک قرارداد، اما اگر در حین رسیدگی به دعوا صادر گردد، یک حکم می داند (ابهری و کاویار، ۱۳۹۳: ۳۲۴-۳۲۵)، اما اکثر صاحب نظران گزارش اصلاحی را عقد صلح می دانند (حیاتی، ۱۳۹۳: ۱۲۲) (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۲۸) (شمس، ۲/۱۳۹۸: ۲۶۹) (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۳۰۷۴) (افتخار جهرمی و السان، ۳/۱۴۰۱: ۳۶۰). به جهت اینکه گزارش اصلاحی توسط دادرس به تبع اراده و توافق طرفین دعوا صادر می شود، ماهیت آن را باید عقد صلح دانست. این نظر در فقه امامیه نیز مورد پذیرش بوده است. (گیلانی، ۱۴۱۳: ۱۹۴ - ۱۹۵) (یزدی، ۱۴۰۹: ۲۳۱-۲۳۲). شناخت ماهیت گزارش اصلاحی کمک می کند تا تکلیف دادگاه بعد از تحقق سازش در روند رسیدگی را بدانیم. از یک سو بروز یک توافق میان طرفین دعوا نمی تواند موجب رفع مسئولیتی باشد که اصل ۱۶۷ قانون اساسی بر عهده دادگاه در رسیدگی و فصل خصومت گذاشته است، لذا در کنار صدور گزارش اصلاحی باید قرارداد دعوا^۱ یا عدم استماع دعوا^۲ صادر شود. از طرف دیگر زمانی که به مفاد ماده ۱۸۴ می نگریم چنین برداشت می شود که وظیفه دادگاه تنها ختم دادرسی، تنظیم گزارش اصلاحی و ابلاغ آن به طرفین است (افتخار جهرمی و السان، ۳/۱۴۰۱: ۳۴۸). به نظر بر هر دو دیدگاه فوق ایراد وارد است. زمانی طرفین دعوا در روند رسیدگی با یکدیگر صلح می نمایند، دادرس با تنظیم مفاد سازش و ابلاغ آن به ایشان، زمینه اجرایی شدن مفاد این سازش را فراهم می کند^۳. تحقق سازش باعث سقوط مبنای دعوا می شود. از این باب می بایست در کنار گزارش اصلاحی قرار سقوط دعوا صادر شود^۴ چرا که صدور گزارش اصلاحی وظیفه دادرس در صدور رای را زائل نمی کند^۵.

۱. رای شماره ۹۳۰۶۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۶/۲۳ شعبه ۵۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

۲. رای شماره ۱۳۷-۲۶ مورخ ۱۳۴۷/۲/۲۶ شورای عالی ثبت

۳. ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی

۴. صدور قرارهای دیگر مانند رد دعوا و عدم استماع دعوا به دلیل نبود مبنای تحقق، امکان پذیر نیست.

۵. ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و اصل ۱۶۷ قانون اساسی

برآمد

شناخت مبنا و دلیل اتخاذ هر یک از تصمیماتی که قاطع دعوا یا رسیدگی هستند ، کمک شایانی در نظام‌مند نمودن صدور این تصمیمات و عدم اختلاط آن‌ها در یکدیگر خواهد نمود . تصمیمات قاطع به چهار دسته حکم ، قرار ، گزارش اصلاحی و تصمیمات حسبی تقسیم می‌شوند. مبنای صدور حکم بر بی‌حقی عدم احراز حقی برای خواهان و حکم بر بطلان دعوا ، نامشروع یا غیرقانونی بودن ادعای خواهان است . در میان انواع قرارهای قاطع دعوا به ترتیب قرار رد دعوا ، به جهت وجود ایراد در اطراف دعوا ، موضوع دعوا و توانایی دادگاه در رسیدگی به شرط آنکه در ماده ۸۴ پیش بینی شده باشد و نیز در سه مورد دیگر به ترتیب عدم وجود شرایط دادخواست بدوی در مرحله تجدید نظر و عدم رفع ایرادات آن ، نیاز به احراز امری که خارج از صلاحیت ذاتی دادگاه رسیدگی کننده است و اراده خواهان و خوانده تا مقطع ختم رسیدگی صادر می‌شود. قرار عدم استماع دعوا را می‌توان در وضعیتی که به جهت وجود ایراد در عناصر دعوا ، دادرس نمی‌تواند وارد رسیدگی شود و این ایرادات جزو مبانی هیچ تصمیم قاطع دیگری نباشد ، صادر نمود. قرار رد دادخواست و رد درخواست فارغ از خواسته یا دعوایی که طی آن دادخواست یا درخواست مطرح شده است، در صورت عدم رعایت شرایط شکلی صادر می‌گردد . در دو حالت قرار ابطال دادخواست می‌بایست صادر شود. اول در صورتی که قانون‌گذار وظیفه‌ای را بر عهده خواهان نهاده و وی از انجام آن اجتناب نماید . دوم در صورتی که دادخواست بدوی تا مقطع قبل از جلسه اول رسیدگی و دادخواست تجدید نظر قبل از صدور حکم توسط خواهان استرداد گردد . قرار سقوط دعوا نیز زمانی موضوعیت دارد که دعوا به درستی طرح گردیده است اما در فاصله طرح دعوا تا صدور رای ، دعوا به صورت ارادی یا قهری ساقط شود . تصمیمات امور حسبی زمانی که قانونگذار بدون وجود ترافع به دادرس الزام به رسیدگی نموده و هدف حفظ نظم عمومی یا جلوگیری از ورود ضرر به افراد در وضعیت خاص باشد ، موضوعیت داشته و دادرس با تصمیم مزبور بدون اینکه

حکم یا قراری صادر نموده باشد ، تصمیم مقتضی را اخذ می نماید. در نهایت گزارش اصلاحی یک عقد صلح بین اطراف دعوا است. با اینکه این عقد دعوا را زایل می نماید، اما چون یک تصمیم قضایی نیست ، داردس درکنار آن می بایست قرار سقوط دعوا نیز صادر نماید. در پایان جهت ارتقاع نظامندی و مبنای قانون آیین دادرسی مدنی پیشنهاد می گردد ، با اصلاح بند الف ماده ۱۰۷ و ۳۶۳ قانون مزبور ، قرارشایسته در فرض استرداد دادخواست را قرار رد دعوا تعیین گردد. همچنین در فرض تحقق ماده ۳۵۰ همان قانون مبنی بر عدم رعایت شرایط دادخواست بدوی و عدم اصلاح آن ، به جای قرار رد دعوا ، قرار رد دادخواست صادر شود.

منابع

الف) منابع فارسی

- ابهری ، حمید و کاویار ، حسین ، (۱۳۹۳) اعتبار گزارش اصلاحی ، *فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی* ، دوره ۴۴ ، شماره ۳ ، صص ۳۱۱-۳۲۶
- افتخار جهرمی ، گودرز و السان ، مصطفی ، (۱۴۰۱) ، *آیین دادرسی مدنی* ، جلد سوم ، چاپ دوم ، تهران ، انتشارات میزان
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی ، (۱۳۹۹) ، *مجموعه آرای قضایی دادگاه های تجدید نظر استان تهران (حقوقی) سال ۱۳۹۲* ، تهران ، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه
- پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی ، (۱۴۰۰) ، *مجموعه آرای قضایی دادگاه های تجدید نظر استان تهران (حقوقی) پاییز سال ۱۳۹۳* ، تهران ، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه
- پورصادقی ، حبیب الله ، (۱۴۰۱) ، *آیین دادرسی مدنی دعاوی مرتبط* ، تهران ، شرکت سهامی انتشار
- تروفو ، میکله ، (۱۴۰۰) ، *آیین دادرسی مدنی (دلیل اثبات)* ، ترجمه حسن محسنی ، چاپ دوم ، تهران ، شرکت سهامی انتشار
- جعفری لنگرودی ، محمد جعفر ، (۱۳۸۸) ، *ترمینولوژی حقوق* ، چاپ چهارم ، تهران ، انتشارات گنج دانش
- حیاتی ، علی عباس ، (۱۳۹۳) ، *آیین دادرسی مدنی* ، جلد اول ، تهران ، انتشارات میزان
- حیاتی ، علی عباس ، (۱۳۹۹) ، *آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی* ، تهران ، انتشارات میزان
- خالقی ، علی ، (۱۴۰۰) ، *نکته ها در آیین دادرسی کیفری* ، چاپ هفدهم ،

تهران، انتشارات شهردانش

خدابخشی، عبدالله، (۱۳۹۹)، «**حقوق دعاوی، تحلیل و نقد رویه قضایی (حقوقی، اجتماعی، فلسفی)**»، جلد هشتم، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار
درخشان نیا، حمید، (۱۳۹۱)، مطالعه تطبیقی ایرادات و موانع رسیدگی در آیین
دادرسی مدنی، **پژوهش های حقوق تطبیقی**، دوره ۱۶، شماره ۲، صص ۲۳-۴۳
زراعت، عباس، (۱۳۸۵)، **قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران**،
چاپ سوم، تهران، نشر خط سوم

زند، محمدرضا، (۱۳۹۳)، **رویه قضایی دادگاههای تجدید نظر استان تهران در امور مدنی (داوری)**، جلد ۲، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جنگل
سربازیان، مجید و سیاوش پور، اسماعیل، (۱۳۹۸)، مبانی صدور قرار عدم
استماع دعوا در مواجهه با چالش های حقوقی پیرامون آن، **تعالی حقوق**، دوره ۵، شماره
۴، صص ۶۰-۸۴

سلیمانی، عباس و راغبی، محمد علی، (۱۳۹۸)، بررسی فقهی قاعده عدالت
اجتماعی، **فصلنامه حکومت اسلامی**، دوره ۲۴، شماره ۱، صص ۵۸-۳۳
شمس، عبدالله؛ تقی زاده، ابراهیم و میرحاجی، کامران، (۱۳۹۷)، طرح امور
موضوعی و آثار آن در دعاوی مدنی، **فصلنامه حقوقی دادگستری**، دوره ۸۲، شماره
۱۰۳، صص ۱۲۳-۱۵۰

شمس، عبدالله و کرد زنگنه، مصطفی، (۱۳۹۷)، ایراد عدم استماع در حقوق
فرانسه و ایران، **فصلنامه تحقیقات حقوقی**، دوره ۲۱، شماره ۸۲، صص ۱۱-۲۹
شمس، عبدالله، (۱۳۹۸)، **آیین دادرسی مدنی**، چاپ چهل و دوم، تهران،
انتشارات دراک

صدر زاده افشار، محسن، (۱۳۸۰)، **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه های عمومی و انقلاب**، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبایی

صدرزاده افشار، محسن، (۱۳۸۵)، *دله اثبات دعوی در حقوق ایران*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.

صفایی، حسین و کاظمی، محمود، (۱۳۸۹)، وضعیت علم حقوق در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، با جهت گیری آینده، *مجله حقوق تطبیقی*، دوره ۱، شماره ۲، صص ۵۰-۱۳

فان کامگم، رائل، (۱۴۰۰)، *آیین دادرسی مدنی (تاریخ آیین دادرسی مدنی اروپایی)*، ترجمه حسین داودی بیرق، تهران، شرکت سهامی انتشار کاپلتی، مورو و گارث، برایان جی، (۱۳۹۸)، *آیین دادرسی مدنی، سیاست ها، گرایش ها و اندیشه ها در آیین دادرسی مدنی*، ترجمه حسن محسنی، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار

کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۶)، *اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی*، تهران، انتشارات میزان

کاتوزیان، ناصر، (۱۴۰۰)، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد اول، چاپ هجدهم، تهران، انتشارات گنج دانش

کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۹)، *توجیه و نقد رویه قضایی*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات میزان

کلارک، دیوید. اس، (۱۴۰۰)، *آیین دادرسی مدنی (سازمان وکلا و قضات)*، ترجمه هادی ملک تبار فیروزجایی، تهران، شرکت سهامی انتشار

گلدوزیان، ایرج، (۱۳۹۶)، *محشای قانون مجازات اسلامی*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات مجد

محسنی، حسن، (۱۳۹۶)، توصیف رأی از منظر قابلیت شکایت (با نگاهی تطبیقی)، *مطالعات حقوق تطبیقی*، دوره ۸، شماره ۱، صص ۳۲۳-۳۴۲

محسنی، حسن، (۱۳۹۴)، یک رأی و دو دیدگاه متفاوت در موضوع ضرورت یا

اختیار برای تشکیل جلسه دادرسی: دیدگاه اول - نقض اصول دادرسی و سلب حقوق اصحاب دعوا با تشکیل ندادن نخستین جلسه دادرسی، **فصلنامه رأی: مطالعات آرای قضایی**، دوره ۴، شماره ۱، صص ۸۹-۱۰۶

محسنی، حسن؛ غمامی، مجید و ملک تبار فیروزجائی، هادی، (۱۳۹۹)، شناخت سه گانه آیینیک (عدم پذیرش، ایرادات آیین دادرسی و دفاع ماهوی)، **فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی**، دوره ۵۰، شماره ۴، صص ۷۶۱-۷۸۳

معاونت منابع انسانی و امور فرهنگی دادگستری کل استان تهران، (۱۴۰۰)، **بیع در قانون و رویه قضایی**، چاپ دوم، تهران، انتشارات دادگستری کل استان تهران معاونت منابع انسانی و امور فرهنگی دادگستری کل استان تهران، (۱۴۰۱)، **رویه قضایی محاکم استان تهران (فسخ، انفساخ، تفاسخ)**، چاپ سوم، تهران، انتشارات دادگستری کل استان تهران

ملک تبار فیروزجائی، هادی، (۱۳۹۸)، **قواعد ایراد آیین دادرسی**، تهران، شرکت سهامی انتشار

میر محمد صادقی، حسین، (۱۳۹۲)، **حقوق کیفری اختصاصی جرایم علیه اشخاص**، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات میزان

میرنژاد بروجنی، سید رسول و فرحزادی، علی اکبر، (۱۴۰۰)، **اصل قابل استماع بودن دعاوی در فقه اسلامی و حقوق ایران**، تهران، انتشارات دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری

نهرینی، فریدون، (۱۴۰۰)، **آیین دادرسی مدنی (فرآیند دادرسی و صدور رای)**، چاپ دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.

نیک نژاد، جواد و حیدری، نصرت، (۱۴۰۰)، **موجه، مستند و مستدل بودن رأی دادگاه و داوری، پژوهش حقوق خصوصی**، دوره ۹، شماره ۳۵، صص ۱۵۸-۱۵۶

هرزوغ، پیترا و کارلن، دلمار، (۱۴۰۱)، **آیین دادرسی مدنی (شکایت از آرای**

قضایی)، ترجمه حسن محسنی و مهسا آقائی، تهران، شرکت سهامی انتشار
هرمزی، خیرالله، تغییر عناصر دعوی، شرحی بر ماده ۹۸ قانون
آیین دادرسی مدنی، (۱۳۹۲)، پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۱، شماره سوم، صص
۳۳-۹

واحدی، قدرت الله، (۱۳۹۶)، **بایسته های آیین دادرسی مدنی**، چاپ هشتم،
تهران، انتشارات میزان

ب) منابع عربی

ابن منظور، ابن فضل جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۳۶۳)، **لسان العرب**،
جلد ۱۲، بیروت، دارصادر
گیلانی، ابوالقاسم، (۱۴۱۳ ق)، **جامع الشتات فی اجوبه السوات**، تهران،
موسسه کیهان
یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۰۹ ق)، **العروه الوثقی**، جلد دوم، چاپ دوم،
بیروت، موسسه الاعلمی المطبوعات